

تفسیر آیۂ نور

مؤلف:

عبدالرحیم بن یونس دماوندی


(در گذشتہ ۱۱۶۰ھ ق)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مَنْ لَمْ یَجِدِ الْیَوْمَ الْیَوْمَ
مَنْ لَمْ یَجِدِ الْیَوْمَ الْیَوْمَ
مَنْ لَمْ یَجِدِ الْیَوْمَ الْیَوْمَ
مَنْ لَمْ یَجِدِ الْیَوْمَ الْیَوْمَ

تعلیق:

حسن پویا



مقدمه تحقیق

مؤلف

عبدالرحیم بن یونس دماوندی، از سالکان مسلک تصوف و از مشایخ ذهبیه عصر خود بشمار می آمده است. وی از شاگردان حوزه درس مولانا محمد صادق اردستانی است و شخصی استاد دیده و زحمت کشیده است، که در آثار برجای مانده از ایشان به خوبی دیده می شود. از عبد الرحیم دماوندی شرح حال مفصلی در دست نیست و غالب تذکره نویسان به اختصار و اجمال از او یاد کرده اند و تنها به تلمیذی او از اردستانی بسنده کرده، چنانکه خود او نیز در آثارش از ایشان یاد می کند.^۱

رساله «مفتاح اسرار الحسینی»، در شرح اسماء الهیه است که مشتمل بر سی و هفت مفتاح می باشد. مفتاح بیستم این رساله تفسیر آیه نوراست که اکنون پیش روی خوانندگان گرامی قرار دارد. این رساله بر مذاق اهل عرفان و با بهره گیری از آیات و روایات نوشته شده است.

تالیفات

آثار دیگر مؤلف که در برخی کتب تراجم از آنها یاد شده و همگی مشتمل بر مسائل عرفانی است عبارت است از:

۱. «الفیوضات الحسینیة» فی المعارف و الأسرار الإیمانیة، که به درخواست میرزا ابوالقاسم درویش از عالمان هم عصر وی نوشته است و در آن از تالیفات فیض کاشانی، مولی عبدالرزاق و دیگران بهره برده است.^۲

۱. منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ص ۷۰۱-۷۰۲.

۲. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۶، ص ۴۱۰.



۲. «حاشیه تفسیر صافی»، که از آن در کتاب الفیوضات الحسینیة یاد کرده است.^۱
۳. «شرح کلام امیرالمؤمنین»، که در بیان عالم علوی است و آن را در کربلا در جواب سؤال سید محمد امین موسوی حائری نوشته است.^۲
- شیخ آغا بزرگ طهرانی در ذیل معرفی این نوشته، اشاره می کند که عبدالرحیم دماوندی از شاگردان مولی محمدصادق اردکانی است و دارای تألیفات فراوانی است.^۳
۴. «شرح حدیث رأس الجالوت»، به این رساله در پاورقی کتاب «التعلیقة علی الفوائد الرضویة» امام خمینی (ره)، اشاره شده است، و این که این رساله در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی وجود دارد.^۴

زندگی نامه مؤلف

مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی از مرحوم دماوندی اینگونه یاد می کند:

«مولی عبدالرحیم بن محمد یونس الدماوندی الإصفهانی مجاور المشهد الحسینی، و المتوفی فی حدود سنة ۱۶۰هـ، هو مدرج فی کتابه «مفتاح اسرار الحسینی» الذي ألقه فی کربلاء».^۵

ظاهراً مؤلف ارجمند در کربلاء و نجف و بغداد ساکن بوده است و عمده تألیفاتش را در کربلا به سامان رسانده است.

رساله حاضر نیز که مفتاح بیستم از اسرار حسینی است در تفسیر آیه نور بر مشرب عرفانی و با گرایش صوفی گرایانه نگاشته شده، که در آن از اشعار شاعران عارف مسلک و نیز آیات و روایات فراوانی بهره برده، و نظریات خودش را با استناد به آنها توضیح داده است.

مؤلف کتاب «تراجم الرجال» در دو جا از وی یاد می کند:

۱. در ترجمه حسن بن محمد امین الموسوی الحائری می گوید:
- «مولی عبدالرحیم بن یونس دماوندی به خواهش محمد امین موسوی حائری شرح حدیث «صورتہ عاریة عن المواد» را نگاشت، و آقای موسوی را در مقدمه کتاب، به

۱. همان، ج ۶، ص ۴۵.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۷.

۳. همان.

۴. التعلیقة علی الفوائد الرضویة للإمام الخميني، پاورقی، ص ۱۰.

۵. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۹۶.

عالم فاضل کامل و بهجت قلب و سرور سینه اش وصف کرد. وی از علماء قرن ۱۲ ساکن کربلاء است»^۱.

۲. در ترجمه مؤلف می گوید:

«از کتاب المفتاح و سایر کتب ایشان بر می آید که وی از شاگردان مولی محمد صادق اردکانی متوفی ۱۱۳۴ است و نیز نزد آقا خلیل اصفهانی تلمذ کرده است و کان عالماً فاضلاً له اليد الطولی فی الفلسفة و الکلام و التفسیر و الحدیث، عرفانی المسلک، صوفی المشرب و کان مجاوراً بکربلاء».

وی دارای کتاب «مفتاح اسرار الحسینی»، «حدوث العالم»، «القضاو القدر»، و «شرح حدیث صورته عاریة عن المواد» و «شرح حدیث رأس الجالوت» و «القدر فی الأفعال» می باشد. و در سنه ۱۱۶۰ در کربلاء وفات یافت»^۲.

۳. رساله حاضر:

کتاب مفتاح اسرار الحسینی، در اسرار مسائل اعتقادی و اخلاقی توسط ملا عبدالرحیم بن محمد یونس دماوندی، نوشته شده است.

رویکرد مؤلف بیشتر در بیان اسرار، عرفانی است.

این رساله در سی و هفت مفتاح، در کربلای معلی نگاشته شده است. مؤلف در مفتاح بیستم به تفسیر آیه مبارکه نور پرداخته است.

از مفتاح اسرار الحسینی نسخ متعددی در کتابخانه های ایران موجود است. در فهرستواره دستنوشته های ایران (دنا) بیست و یک نسخه در نه کتابخانه معرفی شده است.

رساله حاضر بر اساس نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره: ۴۸۴ با

رمز «م»، و نسخه خطی کتابخانه آیه الله العظمی نجفی مرعشی به شماره ۳۵۲۲ با

رمز «ن» تصحیح و تحقیق شده است.

والسلام علی عبادالله الصالحین

حسن پویا

۱. تراجم الرجال، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۲۸۳-۲۸۴.



بسم الله الرحمن الرحيم

مفتاح بیستم در تفسیر آیه نور

معلوم بوده باشد که مجموع عالم، اصنام ذات حق اند که کاملان در آئینه اصنام ملاحظه ذات می نمایند.

«بت پرستان را توئی مقصود جان هست اندر زیر بت مطلوب جان»^۱
اهل استدلال از این اصنام استدلال می نمایند بر وجود حق و اهل حق در این اصنام ملاحظه ذات حق می نمایند، كما قال سيّد الساجدين (عليه السلام):
«وربّ جوهر علم لو أبوح به لقيّل لي أنت ممّن يعبد الوثنا»^۲
و قال سيّد الشهداء (عليه السلام): «أيكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتّى يكون هو المظهر لك»^۳.

و قال الله تعالى: ﴿اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالأَرْضِ...﴾^۴ و چون در آیه حق - تعالی - ذکر کرد ظهور نور خودش را در مراتب مظاهر، و ذکر کرد مراتب تمثیل را فرمود: ﴿نور علی نور﴾ احد النورین که نور باشد روح سماوات و ارض است که متفرّع است بر عقل، و نور دیگر عقل است که واسطه فیض است از الله بر ارواح سماوات و ارض، و این بیان نظر به سیر صعودی است. و اما نظر به سیر نزولی، نور عقل است و «علی نور»، نفس است، که ارواح سماوات و ارض باشد و عقل محیط است بر نفس، لا تغفل عن نکتة لفظة «علی»

۱. کلیات شمس تبریزی.

۲. مشارق أنوار الیقین، ص ۲۴؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۳۵ و ۲۰۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲؛ ج ۹۵، ص ۲۲۶.

۴. النور (۲۴): ۳۵.



في البيانين . و در آخر فرمود: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾^۱ یعنی یهدی الله بنوره المقيدي المظاهر الى نوره المطلق الأحدى، و کسی خواسته باشد که عین شمس را ببیند لابد است که به واسطه ابر نازکی ملاحظه نماید، و بدون آن ملاحظه نمی توان کردن عین شمس را، و چشم ضایع می شود. این چنین است در باطن . و تحقیق آیه شریفه که الحال مذکور می شود و تا حال ندیدم احدی را از اکابر عرفا و اعظم حکماء که به این تمامی بیان نموده باشد، ذلك فضل الله فله الحمد كما هو أهله و مستحقه . قال الله - تعالى - : ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾^۲ .

اول در خود این مراتب را باید ملاحظه نمود، كما قال الولي المطلق - صلوات الله عليه - :

دوائک فیک و لاتبصر و دوائک منک و لاتشعر

و أنت الكتاب المبین الذي بأحرفه یظهر المضمهر

أتزعم أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر^۳

وقال - صلوات الله عليه - : «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۴

«بیرون زمن نئی که تمنا کنم تورا بر گرد خویش گردم و پیدا کنم تورا»^۵

بدان که مشکات، بدن انسان است و مصباح در آن روح انسان است که به سبب سریان روح در بدن، بدن حیات و حس و حرکت و تمیز دارد و آن مصباح جایش در شیشه دل است، شیشه دل جسمی است صنوبری که روح انسانی از بخار لطیف او حاصل می شود و ساری در بدن است و آن زجاجه که قلب باشد گویا کوکی است درخشنده - و از لطف تشبیه غافل مشو - و زجاجه یا مصباح بنا بر اختلاف قرائت برافروخته می شود از شجره مبارکه زیتونه که عبارت است از نفس ناطقه کلیه انسانی، و مولانا امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - این نفس ناطقه کلیه را به کلیه الهیه تعبیر فرموده اند . در حدیث کمیل - رضی الله عنه -^۶ و این کلیه الهیه مرتبه

۱ . النور (۲۴) : ۳۵ .

۲ . النور (۲۴) : ۳۵ .

۳ . شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۲ .

۴ . غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۱۹۴، و فيه «من عرف نفسه عرف ربه» .

۵ . کلیات شمس تبریزی .

۶ . شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۴۴ .



نفس علی (علیه السلام) ست، كما قاله العرفاء . وفي مكاتبة الهادي (عليه السلام) إلى بعض أصحابه : «الشجرة المباركة علی بن أبي طالب (عليه السلام)» .^۱ وأن شرفية ليست به این معنی که تجردش مثل تجرد عقل نیست، و عقل بلا واسطه از حق - تعالی - صادر است و نفس به واسطه عقل از حق صادر است، كما قال (عليه السلام) في حديث كميل : «والعقل وسط الكل» .^۲

و عالم عقل را شرف تعبیر می کنند به اعتبار تمامی شروق و ظهور کمالش و به هیچ نحو قوت و استعداد در او نیست، كما قال أمير المؤمنين (عليه السلام) في تعريف العقل : «صور عارية عن المواد عالية عن القوة و الاستعداد، إذ تجلّى لها و أشرفت و طالعتها فتألأت و ألقى في هويتها مثاله، فأظهر عنها أفعاله» .^۳

و این حدیث شریف را شرح عرفانی و بیان حکمی نموده ایم و اسرار حقّه در او مندرج است و این شجره مبارکه نه غریبه است، به این معنی که از عالم جسمانی نیست، و عالم جسمانی را به غرب تعبیر نموده اند به اعتبار آخر شدن و تمام شدن قوت وجودش و این عالم را، عالم ظلمت هم تعبیر می کنند، به اعتبار عدم ظهور کمالش و نفس کلیه را توجّهی است به این عالم و توجّهی است به عقل کلّ و جامع صفات حیوانیه و ملکیه است، و اولّ تعلق نفس کلّ در این عالم به قلب است : ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ﴾^۴ یعنی نزدیک است زیت آن شجره مضیء باشد بنفسه یعنی الهامات بر او وارد می شود ﴿ولو لم تمسسه نار﴾ و هر چند مس نکند زیت را نار، یعنی نار تعلیم و یا نار تکلم كما في الحديث عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) : انه سئل عن الأولياء؟ فقال : «هم الذين يذكرون الله برؤيتهم» .^۵

﴿نور علی نور﴾، نور است بر نور، یعنی علّت مضیء بودن زیت بنفسه و محتاج نبودن او به مسّ نار تعلیم یا نار تکلم، آن علّت نور بر نور است . نفس کلّ که نور است علی (علیه السلام) است به اعتبار تجردش ربط خاصی و اتصال تامی به عقل کلّ دارد، که محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) است، كما قال : «أول ما خلق الله نوري» .^۶ و فیض از حق - تعالی - به واسطه عقل کلّ به نفس کلّ دائم غیر منقطع است، و جمله «نور علی نور» جمله تعلیلیه

۱ . بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۶؛ ج ۱۶، ص ۳۵۵؛ معاني الأخبار، ص ۱۵ .

۲ . بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۸۵ و فيه العقل في وسط الكل؛ تفسير الصافي، ج ۳، ص ۱۱۲ .

۳ . بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۶۵ .

۴ . النور (۲۴) : ۳۵ .

۵ . تفسير الصافي، ج ۲، ص ۴۰۹، وفيه : سئل النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) عن أولياء الله؛ فقال : «هم الذين يذكرون الله برؤيتهم» .

۶ . بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷ .



است ومراتب تعلقات آن شجره به قلوب مسمی بزیت است، و شجره مبارکه که نفس کل است و او را انواع تجلیات و تعلقات است به قلوب مستعدین. و از این بیان متفطن می شود صاحب بصیرت به سر حدیث حضرت صادق (علیه السلام) حیث قال:

«طوبی شجرة من الجنة أصلها في دار علي بن أبي طالب وليس من مؤمن إلّا و في داره غصن من أغصانها»^۱.

درنشأتین تجلی علی است بر قلوب، و جناب احدیت در مظهر علی بر اهل نشأتین تجلی می نماید و دلیلش در مفتاح رؤیت مذکور است. قال رئیس المکاشفین، الشیخ محیی الدین (قدس سره) فی نقش الفصوص: «التجلیات الإلهیة لأهل الآخرة إنما هي بواسطة الكامل كما في الدنيا والمعاني المفصلة لأهلها متفرعة من مرتبته و مقام جمعه أبداً كما تفرع منه أزلاً»^۲.

مولوی - قدس سره - :

«هم آدم و هم نوح و هم ادریس علی (علیه السلام) بود» إلى آخر ما قال^۳.

و نفوس قهریه هم از مراتب تجلیات علی است. و خودش بیان نمود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد. و مؤید تحقیق مذکور است قرائة آبی مثل نور المؤمن^۴.

والقمي عن الصادق (عليه السلام) عن أبيه (عليهما السلام) في هذه الآية: ﴿اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قال: «بدأ بنور نفسه «مثل نوره»، مثل هذا^۵ في قلب المؤمن، «كمشكوة فيها مصباح»، المشكاة جوف المؤمن و القندیل قلبه و المصباح النور الذي جعله الله فيه، «يوقد من شجرة مبارکه»، قال: الشجرة المؤمن زيتونة «لا شرقية ولا غربية». قال: علی سواء الجبل «لا غربية» أي لا شرق لها و «لا شرقية» أي لا غرب لها، إذا طلعت الشمس طلعت عليها و إذا غربت غربت عليها، «يكاد زيتها يضيء»، يكاد النور الذي جعله الله في قلبه يضيء و ان لم يتكلم» الحدیث^۶.

معنی حدیث ظاهر می شود به نحوی که بیان نمودیم، نهایت بعضی از حدیث محتاج

۱. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۳، ح ۶.

۲. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۹۹، و لا يوجد فی نقش الفصوص؛ شرح فصوص الحكم، ص ۳۶۲.

۳. دیوان شمس تبریزی.

۴. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۲؛ معانی القرآن، ج ۴، ص ۵۳۵؛ تفسیر السمعی، ج ۳، ص ۵۲۹.

۵. فی متن الحدیث «هداه»،

۶. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۳.



است به شرحی که بیان نماییم . فرمود : الشجرة ، المؤمن ، مراد از شجره ، نفس ناطقة مؤمن است که جامع صفات بین الحیوانیة والملکیة است ، و این نفس ناطقه را تعبیر به قلب هم می کنند ، و این غیر قلب به معنی جسم صنوبری است . و معنی « لا شرقیة و لا غربیة » را علی سواء الجبل فرمود ، به این معنی که نه از عالم مجرد صرف است و نه از عالم قوای جسمانیة است ، بلکه جامع بین العالمین است ، تامظهر صفات جمالیة و جلالیة تواند شد . عالم ملکوت که ارواح مجردة باشد مظهر صفات جمالیة اند و عالم ملک که ارواح شیاطین و جن و سایر جسمانیات باشند ، مظهر صفات جلالیة اند . و انسان کامل است که جامع بین العالمین و مجمع البحرین ومظهر کل است . و این را «سواء الجبل» فرمود و عرفا به «ظلّ سواء» تعبیر فرموده اند ، معنی هر دو یکی است .

قال بعض العرفا :

«كلّ ما في الكون وهم أو خیال أو عكوس في المرایا أو ضلال
لاح في الظلّ السوی شمس الهدی لا تكن حیران في تیه الظلال
کیست آدم عكس نور لم یزل چیست عالم موج بحر لا یزال
عكس را کی باشد از نور انقطاع موج را کی باشد از بحر انفصال»^۱

إذا طلعت الشمس طلعت علیها وإذا غربت غربت علیها ، یعنی شمس ذات احدیّت تجلّی می کند بر انسان کامل : ﴿ ألم تر إلى ربّك كيف مدّ الظلّ ولو شاء لجعله ساكناً ثم جعلنا الشمس علیه دلیلاً ﴾^۲ لا یسعی أرضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب عبد المؤمن .^۳ و سئل عن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) : «أین الله؟ قال : «في قلوب عباده» .^۴ و غروب در حین اختفا و احتجاب حق است بر عارف در تعین عارف .

حجاب روی تو هم روی تست در همه حال
و وقتی که سالک مراتب مذکوره را در خود مشاهده نمود سماوات و ارض را هم بدین منوال
مشاهده می توان نمود در حینی که سالک عارف شد ، مجموع را در خود مشاهده می نماید :
«أتزعم أنّك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر»^۵

۱ . فاتحة الشباب لنورالدين عبدالرحمان جامی .

۲ . الفرقان (۲۵) : ۴۵ .

۳ . عوالي اللثالي ، ج ۴ ، ص ۷ .

۴ . محجة البيضاء ، ج ۵ ، ص ۲۶ ، و فيه : «أین الله في الأرض أو في السماء؟ قال : في قلوب المؤمنین» .

۵ . شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۱۲ ؛ جواهر المطالب في مناقب الامام علی (علیه السلام) ، ص ۱۳۶ .

ای نسخه‌نامه الهی که توئی
 بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
 وی آئینه جمال شاهی که توئی
 درخود بطلب هر آنچه خواهی که توئی^۱
 و عرفا در تطبیق آفاق و انفس رسائل نوشته‌اند، من أراد فلیراجع إليها .

و جسم سماوات مشکات است و مصباح در او نفس منطبعه فلکیه است که به منزله خیال است در او و آن مصباح در زجاجه است که نفس ناطقه فلکیه باشد و نفس ناطقه فلکیه بر افروخته شد از شجره مبارکه، به نحوی که بیان شد. قال العالم العارف محمد بن علیّ اللحسای (قدس سره) فی کتابه المسمی باللمجلی: «من تدبیر أحوال أقوال ما ذکره أهل الحکم لم یجد ما ذکره مخالفاً لأصول الشریعة و لا للقواعد الإسلامیة، فإن منها الظواهر الكثیره ما یدلّ علی استناد حرکاتها أي الأفلاک إليها كما فیها ما یدلّ علی استناد أفعالنا إلینا، من غیر فرق و ذلك دلیل علی أن لها نفساً مدبّرة لها كما لنا». ^۲ از جمله ظواهر این آیه است: ﴿فقال لها و للأرض ائتیا طوعاً أو کرهاً قالتا أتینا طائعتین﴾ ^۳ از لذت ندای حق - تعالی - جسم فلکی صوفی وار به چرخ است و جسم ارضی بیخود شده است. «فلک چرخ زنان یک سر سودائی تست بیخود افتاده زمین یک تن شیدائی تست» ^۴ سئل عن الرضا (علیه السلام) عمّن کلم الله لا من الجنّ و لا من الإنس؟ فقال: «السماوات و الأرض فی قوله: ﴿ائتیا طوعاً أو کرهاً قالتا أتینا طائعتین﴾. ^۵ و قيل یا أرض ابلعی مائک و یا سماء اقلعی» ^۶

و در حدیث است که: خدای تعالی امر کرد زمین را به بلعیدن آب خودش، پس زمین ببلعید حصّه آب خودش را، پس اراده کرد آب آسمان اینکه داخل ارض شود، پس امتناع کرد ارض از قبول وگفت زمین که: خدای - تعالی - مرا امر کرد بفرو بردن آب خودم، پس باقی ماند آب آسمان بر روی زمین. ^۷

۱. شرح الأسماء همان؛ دیوان بابا افضل کاشانی، ص ۱۱۴.

۲. و الصحیح «محمد بن علی بن ابراهیم الأحسانی».

۳. المجلی فی مرآة المنجی، ص ۳۰۲، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۸.

۴. فصلت (۴۱): ۱۱.

۵. دیوان فیض کاشانی، ص ۱۱۰.

۶. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۳؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۴۱، و الآیه فی سورة فصلت (۴۱): ۱۱.

۷. هود (۱۱): ۴۴.

۸. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۳۷، ج ۶۹؛ ح ۵۷، ص ۴۳، ح ۱۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۳۳.





و در حدیث است که ﴿النجم الثاقب﴾^۱ ازحل است و آن نجم امیر المؤمنین (علیه السلام) است، و امر می کند به زهد و ترک دنیا.^۲

و دعای صحیفه سجادیه که در وقت رؤیت هلال خوانده می شود دلالت صریح دارد که قمرصاحب شعور و متصرف در امور است.^۳ و آیات دیگر هست که خدای - تعالی - اوصاف ذوی العقول را بر اشیاء کونیّه اجرا فرمود، مثل: ﴿الحمد لله رب العالمین﴾^۴ عالمین جمع ذوی العقول است و مثل: ﴿وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم﴾^۵ و «هم» ضمیر جمع مذکر ذوی العقول است. و حدیث تسبیح حصی در کف نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) مشهور است.^۶ و زمان که اضعف موجودات است و درصفت تعال مراتب وجود واقع شده است، تمیز و ادراک دارد. و در اخبار است که در قیامت شهادت می دهد زمان، هرچه مکلفین کرده اند.^۷ و قال الله: ﴿فلا تظلموا فيهن أنفسكم﴾^۸ ضمیر «فيهن» راجع است به شهر و «هن» ضمیر جمع مؤنث ذوی العقول است. و زمان نزد ما معدوم است و نزد روح خارج از افق زمان موجود است و ذوی العقول است. و تحقیق عرفانی این است که علم و ادراک و حیات و سائر صفات از لوازم وجود است و جمیع موجودات پرتو ذات واجبیه اند. نهایت، تعیین بعضی موجودات و کثرت وسائط آن مانع از ظهور آن صفاتند برای غیر عارف ربّانی، و هر قدر که دورتر می شود وجود از منبع جود، صفاتش هم ضعیف تر می شود مثل جمادات و مادیات. و در موطنی خواهد بود که صفاتش بر محجوبان ظاهر شود و بشنوند نطق اجسام را، قال الله - تعالی -: ﴿و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء﴾^۹.

و یحیی بن اکثم روایت کرده است که از محمد بن علی الجواد دلیل بر امامتش خواستم. آن امام امر کرد به عکاظی که در دست من بود و آن عکاظ در کمال فصاحت شهادتین گفت و اعتراف به امامت امام (علیه السلام) نمود.^{۱۰} و اهل شهود از عرفا به نحوی که در کتاب و سنت است

۱. الطارق (۸۶): ۳.

۲. الخصال للصدوق، ص ۴۹۰؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳. الصحیفه السجادیة الجامعة، ص ۱۹۹، دعاء ۱۱۰.

۴. الفاتحة (۱): ۲.

۵. الإسراء (۱۷): ۴۴.

۶. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۱۶۹؛ ج ۹۱، ص ۲۴۸.

۷. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۳.

۸. التوبة (۹): ۳۶.

۹. فصلت (۴۱): ۲۱.

۱۰. مدينة المعاجز، ج ۷، ص ۲۹۱.



شنیده اند کلام اشیاء را و دیده اند آنچه دیده اند، چنانچه بیان کرده اند و آن اکابر چشم و گوش را تبدیل کرده اند تا به آن مقام عالی فایض شده اند و اهل ظاهر در حجاب مانده اند، ظاهر کتاب و سنت را تأویل نموده اند، کاش خودشان را تأویل می کردند. مولوی - قدس سره -:

«این سخن را در نیابد گوش خر گوش خر بفروش دیگر گوش خر»^۱
و از بعضی اخبار مستفاد می شود که حرکات افلاک، حرکات طبیعی است و این منافی تحقیق ما نیست بلکه بعضی از حکما هم قائل شده اند و مع هذا به شعور افلاک قائلند. قال بعض الأوائل: «إن حركة الفلك بالطبع». ومعنى كلامه كما قال بعض منهم: «والفلك لعدم اختلاف الدواعي يكون فعله الإرادي على نهج واحد». و در آخر آیه شریفه فرموده اند: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾^۲ یعنی بنوره المقيّد في المظاهر من العقول المجرّده الصرفة و النفوس المقدّسة والأجسام الفلكية والأرضية و ما فيهما إلى نوره المطلق الأحدي، وجميع مراتب وجود، درجات وجود حقّ اند و ذات احدیت رفیع الدرجات است، كما قال الله - تعالى -: ﴿رفیع الدرجات﴾^۳ و مقید نشدن و طی کردن مجموع عوالم، موقوف به عنایت ازلیّه است، و خلق بسیار در این عوالم مانده اند.

«کسی بر سر وحدت گشت واقف که او واقف نشد اندر مواقف»^۴

و بعضی هیولی را به مبدئیّت فرا گرفته اند، و بعضی عناصر اربعه را، و بعضی طبایع را، و بعضی اجسام فلکیّه، و بعضی کواکب را، و بعضی از این مراحل عبور نموده اند، عالم نفس را به مبدئیّت فرا گرفته اند مثل نصیری در علی (علیه السلام) و نصاری در عیسی. و جمعی از این مرحله گذشته اند و به حقّ حقیقی معترف شده اند، مثل بسیاری از اهل کلام و ارباب حدیث و علماء ظاهر. و این جماعات قائلند به مراتب ملائکه و ارواح و عرش و کرسی و سماوات و ارض و ما فیهما و مدبر کلّ واجب - تعالی - را می دانند، و به وجود مجردات صرفه قائل نیستند. ارواح و ملائکه را اجسام لطیفه می دانند، و حال آنکه نزد اکابر از اهل حکمت و عرفان این ارواح و ملائکه غیر محصوره مرتبه [ای] از مراتب ظهور نفس کلّ است که شجره مبارکه باشد، و نفس کلّ مظهر عقل کلّ است، و عقل کلّ مظهر

۱. مثنوی معنوی، مولوی، ص ۶۵: «گوش خر بفروش و دیگر گوش خر کاین سخن را در نیابد گوش خر»

۲. النور (۲۴): ۳۵.

۳. غافر (۴۰): ۱۵.

۴. گلشن راز، ص ۸۳، با مقدمه و تصحیح دکتر صمد موحد، تهران: طهوری.



حقّ حقیقی . و این جماعت از کفر برآمده اند و از عالم حقّ گذشته اند و به اسماء الهی رسیده اند . و همچنین فهمیده اند که اسماء مفهومی اند صادق بر ذات حقّ و بس ، و نه چنین است ، عالم اسماء عالمی است غیر متناهی که عوالم مذکوره به واسطه عالم اسماء از حقّ صادر می شود کما فی الدعاء :

«اللّهم انّی أسألك باسمک الّذی خلقت به العرش و باسمک الّذی خلقت به الكرسي و باسمک الّذی خلقت به الأرواح»^۱ .

و قال الله - تعالی - : ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ یعنی تسبیح و تنزیه نما اسم ربّ خودت را ، که ربّ تو این صفت دارد که اعلی از تنزیه است . و این اسم همان موجود است که به سبب او ارواح و عرش و کرسی و سائر اشیاء موجود شده اند و حق را منزّه نموده اند از صفات نقص ، و به تجرّد حقّ معترف شده اند ، و قائل شده اند که اوست ربّ ملائکه و ارواح و اجسام و ربّ العالمین است .

و محققین از اهل حکمت و اهل عرفان قائلند . به جمیع آنچه جماعت مذکور ، قائلند نهایت می گویند : مجموع عالم اجسام و ارواح و ملائکه صادر شده اند از حقّ - تعالی - به واسطه عقل کلّ ، و این قول را به اعتبار ادلّه قائل شده اند . و اهل شهود تصریح نموده اند که عقل کلّ حقیقت محمدیه است ، و ربّ العالمین است . و لهذا فرمود که : «خصّصت بفاتحة الكتاب» .^۳ و ربّ الأرباب مطلق جناب احدیّت است .

و اما از جهت بشریّت محمد عبد است و مر بوب ، قوله - تعالی - : ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۴ و از جهت بشریّت استدعای دعای کرد از فقرا ، به قول : «أدعوني» و فی الحدیث : «یستنصر بدعاء فقراء المهاجرین» .^۵ و از این جهت فائده صلوات و سلام خلق به او می رسد . و اما از جهت حقیّت و ربوبیّت منزّه است از امور مذکوره و به اعتبار اتّفاق اهل عقل که عالی محال است که مستکمل از سافل بشود . و دلیل این مطلب در کتب حکمت مذکور است و موجودات مجردّه که - لا تعدّ و لا تحصی - از حقّ - تعالی - صادر شده است و

۱ . بحار الأنوار ، ج ۹۰ ، ص ۲۵۵ ؛ التفسیر الأصفی ، ج ۱ ، ص ۲۶ ، و فیها «بالاسم الّذی خلقت به العرش و بالاسم الّذی خلقت به الكرسي و بالاسم الّذی خلقت بالأرواح» .

۲ . الأعلى (۸۷) : ۱ .

۳ . شرح فصوص الحکم ، ص ۱۲۷ .

۴ . الکهف (۱۸) : ۱۱۰ .

۵ . مجمع البیان ، ج ۶ ، ص ۶۵ .



می شود، به واسطه حقیقت محمدیّه ﷺ است . و قال ﷺ: «أنا من الله و الكل مني». ^۱ و شواهد بسیار از کتاب و سنت هست که ما قلیلی رادر این مفتاح بیان کردیم . ^۲ و معشوق [معروف . ن] حقیقی از مظاهر آثار و افعال و اسماء و صفات در جلوه است ، پس از غرفه چهره می نماید . قال سید الشهداء: «تعرفت لكل شيء في كل شيء فما جهلك شيء». ^۳ و افراد انسان به حسب استعداد ذاتی و قابلیت صفاتی متعدد افتاده اند و هریک نور جمال معروف رادر آئینه از مرایای اکوان مشاهده نموده اند . جماعتی سالکان عالم لاهوتی اند ، نور احاطه ذاتی منظور ایشان است . قال سید الشهداء :

«و أنت الذي تعرفت إلي في كل شيء فأرىتك ظاهراً في كل شيء». ^۴

و این جماعت انبیاء و اوصیاء و کمل اولیاء اند (علیهم السلام) .

و جماعتی سالکان عالم جبروتی اند که عالم عقول مجرّده باشد ، و این جماعت را نور احاطه صفاتی و اسمایی ، مشهود شهود ایشان شده است ، مثل محققان از اهل حکمت و سایر اولیاء . و جماعتی سالکان عالم ملکوتی اند که عالم نفوس باشد ، تجلی فعلی ملحوظ ایشان است مثل علماء . و جماعتی در اطوار عالم ملکی متحیرند ، مثل طبعیین و دهریین و سائر فرق . و هر یک از طوایف مذکوره غیر طائفة اول مقید به مظهری خاص شده اند و بلندی و پستی دین و مذهب ایشان به حسب مظهری است که در آن مظهر مقید شده اند به مشاهده جمال نور وجود مطلق . و جماعت اخیر کافر شده اند به اعتبار آنکه منزّه از صفات جسم و جسمانی را ، مقید به صفات جسم و جسمانی نموده اند ، و به مبدئیت فرار گرفته اند ، و چون نور جمال وجود مطلق از جمیع مجالی در تجلی است ، پس باید که در همه مراتب معبود و معروف باشد ، قال الله - تعالی - : ﴿و قضی ربک أن لا تعبدوا إلاّ إياه﴾ ؛ ^۵ و قال الله - تعالی - : ﴿وله من فی السموات و الأرض کل له قانتون﴾ ؛ ^۶ پس جمال وجود مطلق که محیط است جمیع اجزاء عالم را اگر در ضمن یکی ^۷ هریک به بیند و مقید ندارد : «زهی ایمان اگر مؤمن بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است» ^۸

۱ . مشارق أنوار الیقین ، ص ۴۱ .

۲ . در غیر این فصل . م .

۳ . بحار الأنوار ، ج ۶۴ ، ص ۱۴۲ .

۴ . همان ، ج ۹۵ ، ص ۲۲۷ .

۵ . الاسراء (۱۷) : ۲۳ .

۶ . الروم (۳۰) : ۲۶ .

۷ . در ضمن هریک . ن .

۸ . در گلشن راز ، ص ۱۰۳ ، آمده است : «مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است»



واگر از احاطه آن نور غافل شود و در ضمن یکی از مظاهر ببیند و همانجا بایستد
«زهی کفر اگر کافر زبت آگاه گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی»^۱
جمع مراتب وجود اصنامند که در آئینه اصنام وجه جمال مطلق دیده شود، و عبور از
جمع مراتب وجود نمودن و در مقامی از مقامات مکث نه نمودن و به حق حقیقی رسیدن
موقوف است به عنایت ازلیه و لهذا قال الله - تعالی - : ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۲ یعنی
بنور المقيّد إلى نوره المطلق . و پیغمبر ماصلى الله عليه وآله وسلم از حیثیت بشریت در حال
عبور از مراتب وجود می فرموده اند : «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ»^۳ .
این کفرنه کفر ظاهر است ، که کفر بالله ، و کفر بالله ، بآیاته و کفر به شریعت باشد ،
بلکه این کفر کفری است که در حال مشاهده قلبی و عروج روحانی وارد می شود به بعض
مراتب وجود که در آن وجود ظاهر می شود صفات ربوبیت والوهیت . و حضرت ابراهیم در
حین سیر و سلوک باطن به عالم مثال رسید ، که کوکب عبارت از اوست و مرتبی عالم
جسمانی است و فرمود : ﴿هَذَا رَبِّي﴾^۴ ؛ و چون تغییر در او دید عبور نمود از آن عالم ، و
به عالم نفس رسید که قمر عبارت از اوست . نورانی تر و قوی تر از اول ، و چون به حقیقت
آن رسید از او هم اعراض نمود و به عالم عقل رسید که شمس عبارت از آن عالم است و
این عالم را تمام تر از دو عالم سابق دید و قال : ﴿هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ﴾^۵ ؛ و چون به حقیقت
رسید دید که وجود عقل و صفاتش از حق حقیقی است گفت : ﴿وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۶ . الآية . و حضرت ابراهیم (علیه السلام) ظاهراً از کوکب ظاهر و قمر ظاهر
و شمس ظاهر عبور نمود و استدلال بر وجود صانع نمود . قال الصادق (علیه السلام) :
«إِنَّمَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ طَالِباً لِرَبِّهِ وَلَمْ يَبْلُغْ كُفْراً وَأَنَّهُ مِنْ فِكْرٍ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ
بِمَنْزِلَتِهِ»^۷ .

و از چشم دل از عالم مثال و از عالم نفوس و از عالم عقول عبور نمود ، و قال الله -

۱ همان ، و در گلشن راز آمده است : «وگر مشرک زبت آگاه گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی» .

۲ . النور (۲۴) : ۳۵ .

۳ . مسند أحمد ، ج ۵ ، ص ۳۶ ؛ المستدرک علی الصحیحین ، ج ۱ ، ص ۳۵ .

۴ . الأنعام (۶) : ۷۸ .

۵ . الأنعام (۶) : ۷۸ .

۶ . الأنعام (۶) : ۷۸ .

۷ . بحار الأنوار ، ج ۱۱ ، ص ۸۷ ، ح ۱۰ ؛ تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۶۴ ، ح ۳۸ .



تعالی: ﴿و كذلك نري إبراهيم ملكوت السموات والأرض﴾؛ 'ملكوت، باطن ملک است که به چشم دل ملکوت دیده می شود، و ملک سماوات و ارض است که به چشم ظاهر دیده می شود. و انبیاء و کمل اولیاء را چون محبوبان حق آند جذبۀ پیش از سلوک بر ایشان وارد می شود. و به مقام وحدت اطلاقی فائض می شوند، و در این حال خبر از مراتب و خواص آن ندازند و بعد از صحو از آن جذبۀ، سالک می شوند، و سیرظهور وجود مطلق را در مظاهر می نمایند و حالات مذکوره، حالات سلوک است، و خواص مراتب وجود را در این حال بر می خورند و به خلق می رسانند تا سالکان الی الله درست بروند و مقید نشوند. و آنچه در اخبار وارد شده است که ابراهیم علیه السلام بر زهره پرست و قمر پرست و شمس پرست گذشت و غرض از آن کلام هدایت طوایف ثلاثه بود، درست است. و آنچه ما بیان کردیم هم حق است. از یک کار چندین کار می شود. و قال قبله العارفين أمير المؤمنين عليه السلام في مناجاته:

«الهي و الحقني بنور عزك الأبهج فأكون لك عارفاً وعن سواك منحرفاً»^۲

و آنچه در اخبار وارد شده است در تأویل آیه شریفه که: مشکات قلب محمد صلى الله عليه وآله است و مصباح علم محمد صلى الله عليه وآله است. و زجاجه قلب علی عليه السلام است، که علم محمد صلى الله عليه وآله در آن زجاجه ریخته شده است. ^۳ و «نور علی نور»، الإمام فی اثر الإمام است. ^۴ و غیر این معانی، همه اینها حق است، و نظر معصوم به افهام ناس است و به بشریت محمد و علی و ائمه عليهم السلام است. و آنچه ما بیان نمودیم نظر به حقیقت محمد و علی است، نه بشریت ایشان، و مؤیدات از کتاب و حدیث هم نقل نمودیم، و معنی ما اتم و اکمل و أشمل معانی است که از باطن و روح امام جعفر صادق عليه السلام مستفیض شدیم. الحمد لله والشكر للصادق عليه السلام و فی الحدیث: «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»^۵.

۱. الأنعام (۶): ۷۵.

۲. اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۹، ح ۱۳.

۳. تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۴۳۵؛ التوحید، ص ۱۵۷.

۴. التوحید، ص ۱۵۸، ح ۳؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۴۳۵.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۷۲ و فی «لا یشکر الله من لا یشکر الناس»؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۴، ح ۴۷ و فی «من لم یشکر النعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل»، ولا یوجد مثل هذه العبارة.

کتابنامه

۱. الاحتجاج، الشيخ الطبرسي، تحقيق: السيد محمد باقر الخراساني، چاپ: ۱۳۸۶، نجف: دارالنعمان للطباعة و النشر.
۲. الأصفى فى تفسير القرآن، مولى محسن الفيض الكاشاني، تحقيق: محمد حسين درايى و محمدرضا نعمتى، چاپ اول: ۱۴۱۸، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى.
۳. اقبال الأعمال، السيد ابن طاووس، تحقيق: جواد القيومى الاصفهاني، چاپ اول: ۱۴۱۶، قم: مكتب الاعلام الإسلامى.
۴. بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر مجلسى، چاپ سوم: ۱۴۰۳، بيروت: دار احياء التراث العربى.
۵. تراجم الرجال، سيد احمد حسيني، چاپ اول: قم: كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، ۱۴۱۴.
۶. التعليقة على الفوائد الرضوية، امام خمينى، چاپ اول، تهران: انتشارات عروج وابسته به موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)، ۱۳۷۵.
۷. تفسير السمعاني، السمعاني، تحقيق: ياسر بن ابراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، چاپ اول: ۱۴۱۸، سعودى: دارالوطن.
۸. تفسير الصافي، مولى محسن فيض كاشانى، چاپ دوم، ۱۴۱۶، قم: دارالهادى.
۹. تفسير القمي، على بن ابراهيم القمي، تحقيق و تصحيح: السيد طيب الموسوى الجزائرى، چاپ اول: ۱۳۸۷، نجف: مكتبة الهدى.
۱۰. تفسير نور الثقلين، العروسي الحويزي، چاپ چهارم: ۱۴۱۲، قم: اسماعيليان.
۱۱. التوحيد، الشيخ الصدوق ابن بابويه القمي، تحقيق: سيد هاشم الحسينى الطهرانى، بى تا، قم: انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۱۲. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (ع)، ابن الدمشقي، تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي، چاپ اول: ۱۴۱۶، قم: مجمع احياء الثقافة الاسلاميه.
۱۳. الخصال، الشيخ الصدوق، چاپ: ۱۴۰۳، قم: انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۱۴. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، شيخ آقا بزرگ طهرانى، چاپ دوم، قم: دارالكتب



العلمية، بی تا .

- ۱۵ . شرح الأسماء الحسنى ، ملاهادى سبزواری ، قم : منشورات مكتبة بصيرتى ، بی تا .
- ۱۶ . شرح فصوص الحكم ، داود بن محمود قيصري الرومي ، چاپ اول : ۱۳۷۵ ، تهران : انتشارات علمى و فرهنگى .
- ۱۷ . الصحيفة السجادية الجامعة لأدعية الامام عليّ بن الحسين (ع) ، چاپ اول : ۱۴۱۱ ، قم : مؤسسة الامام المهدي (ع) .
- ۱۸ . عوالي اللئالي العزیزية فى الأحاديث الدينية ، ابن ابى جمهور الأحسائي ، تحقيق : آقا مجتبى العراقى ، چاپ اول : ۱۴۰۵ ، قم : سيد الشهداء .
- ۱۹ . غرر الحكم و دررالکلم ، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۶۰ .
- ۲۰ . الكافي ، الشيخ الكليني ، تحقيق : على اكبر غفارى ، چاپ چهارم : ۱۳۶۵ ش ، تهران : دارالکتب السلامية .
- ۲۱ . كتاب التفسير العياشى ، تصحيح : سيد هاشم رسولى محلاتى ، بی تا ، تهران : المكتبة العلمية الاسلاميه .
- ۲۲ . کلیات مثنوى معنوى ، مولانا جلال الدين بلخى ، شرح : استاد بديع الزمان فروزانفر ، چاپ هشتم : ۱۳۷۱ ش ، تهران : سازمان انتشارات جاويدان .
- ۲۳ . گلشن راز ، شيخ محمود شبستري ، تصحيح : دکتر صمد موحد ، چاپ اول : ۱۳۶۸ ش ، تهران : کتابخانه طهورى .
- ۲۴ . منتخبانى از آثار حکماى الهى ايران ، استاد جلال الدين آشتياني ، از عصر ميرداماد و ميرفندرسكى تا زمان حاضر ، چاپ دوم ، ويرايش دوم ، قم : مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى ، ۱۳۷۸ .
- ۲۵ . المجلي في مرآة المنجي ، محمد بن على الأحساوي ، چاپ اول : ۱۳۸۸ ش ، تهران : مؤسسه حکمت و فلسفه ايران .
- ۲۶ . مجمع البيان ، الشيخ الطبرسي ، چاپ اول : ۱۴۱۵ ، بيروت : مؤسسة الأعلمی للمطبوعات .
- ۲۷ . المحجة البيضاء في تهذيب الأحياء ، مولى محسن الفيض الكاشاني ، تحقيق : على



- اكبر غفاری، چاپ دوازدهم، بی تا، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزة علمیه قم.
۲۸. مدینة المعاجز، السید هاشم البحرانی، تحقیق: الشیخ عزة الله المولائی الهمدانی، چاپ اول: ۱۴۱۳، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة.
۲۹. المستدرک، الحاکم النیسابوری، تحقیق: یوسف عبدالرحمان المرعشلی، بی تا، بی جا.
۳۰. مسند أحمد، الامام احمد بن حنبل، بی تا، بیروت: دارصادر.
۳۱. مشارق أنوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، تحقیق: السید علی عاشور، چاپ اول، ۱۴۱۹، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۳۲. معانی الأخبار، ابن بابویه صدوق، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزة علمیه قم، ۱۳۶۱.
۳۳. معانی القرآن، النحاس، تحقیق: الشیخ محمدعلی الصابونی، چاپ اول: ۱۴۰۹، سعودی: جامعة أم القرى.
۳۴. من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق ابن بابویه القمی، تحقیق: السید حسن الموسوی الخراسانی، چاپ: ۱۴۱۰، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۵. ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، تحقیق: سید علی جمال أشرف الحسینی، چاپ اول: ۱۴۱۶، قم: دارالأسوة للطباعة و النشر.

